

## باسمه تعالی

**خلاصه جلسه گذشته**

بحث در مورد فرمایشات حضرت آیت الله فاضل رضوان الله تعالی علیه بود. ایشان دو ملاحظه بر مسلک ترتب دارند ولی نه با مبانی حضرت امام بلکه با مبانی مشهور و تصریح می‌کند که ما ترتب را یکبار مبنایی عرض‌یابی می‌کنیم که در واقع نزاع مبنای پیدا می‌کنیم، مثل مسأله خطابات عامه به خطابات شخصی یا مثل مسأله اشتراط علم و قدرت در فعلیت تکالیف یا مسأله تراحم در ارتباط با طبایع به اصطلاح، که این‌ها در واقع محورهای اصلی مبنای حضرت امام خواهد بود و اگر از این بحث‌های مبنایی صرف نظر کنیم و ترتب را بنایی ارزیابی کنیم یعنی اگر مبنای خطابات شخصی و مبنای اشتراط تکالیف به علم و قدرت و مبنای مسأله تراحم نسبت به طبایع را قبول کنیم در این فضاء دو اشکال داریم یکی اشکال ثبوتی و دیگری اشکال اثباتی که اشکال ثبوتی را به دو اشکال برگردانیم، هر چند در بیانات ایشان هست ولی این طور روشن نیست. آن دو اشکال، یکی بر توقف ترتب بر طولیت و اختلاف رتبه ثبوتی است، که البته ما این را جواب دادیم.

**اشکالات آیت الله فاضل به ترتب****اشکال ثبوتی دوم آیت الله فاضل به ترتب**

اشکال ثبوتی دوم که اشکال خوبی است ولی در عنوان بحث ایشان نیامده است و اگر می‌خواستند عنوان کنند باید می‌گفتند که دو اشکال ثبوتی داریم و آن این است که آیا مسأله عصیان به عنوان یک امر عدمی می‌تواند شرط در فعلیت یک تکلیف باشد بما اینکه به اصطلاح یک امر عدمی است زیرا آخر مطلب ترتب این شد که فعلیت مهم مشروط به عصیان اهم است و لذا دو اشکال دارند که ما گفتیم که اشکال اول وارد نیست زیرا محقق خوئی انکار کردند که طولیت به معنای اختلاف رتبه باشد ولی اشکال دوم اشکال خوبی است و در کلمات آیت الله فاضل این مطلب آمده است. ولو اینکه در عنوان بحث به عنوان محور اشکال مطرح نیست و لکن در فرمایشات ایشان است. خلاصه اشکال ایشان این است شما می‌خواهید با عصیان عدمی دو کار انجام بدهید یکی اینکه عصیان را به عنوان اینکه امر عدمی

است متاخر از امر اهم بدانید و دیگر اینکه موضوع برای امر مهم کنید. آیا می‌توان با اعدام این کار را کرد مخصوصاً وقتی ترتب، عقلی تصویر می‌شود زیرا در کلمات محقق خوئی ترتب به عنوان یک مسأله عقلی بررسی می‌شود نه یک مسأله عقلانی که این جای بررسی دارد. اشکال اول را که جواب دادیم زیرا محقق خوئی به محقق نائینی اشکال کرد که ما ترتب را متوقف بر طولیت به معنای اختلاف رتبه نمی‌دانیم و اشکال دوم را باید بعد بررسی کنیم.

### اشکال اثباتی آیت الله فاضل به ترتب

آیت الله فاضل یک اشکال اثباتی هم دارند که خلاصه اشکال ایشان است که بر فرض قبول کنیم اختلاف رتبه و اینکه عصیان بما اینکه عدمی است موضوع فعلیت یک تکلیفی باشد، شما آخر امر با این موضوع چکار می‌کنید؟ قائلین ترتب جواب می‌دهند که ما با مسأله ترتب می‌خواهیم جمع بین ضدین را منتفی کنیم که این همان تلاشی بود که محور بحث محقق خوئی بود و فرمودند ما در ترتب نمی‌خواهیم جمع ضدین به وجود آید و ترتب را جوری توضیح می‌دهیم که درونش جمع ضدین در نیاید و فعلیت دو طلب به معنای جمع بین ضدین نیست. در فرمایش مرحوم مظفر هم این بود. آیت الله فاضل به عنوان یک اشکال اثباتی می‌فرماید هر تلاشی انجام دهید از ترتب این در نمی‌آید، زیرا برای اشتراط سه جور بیان دارید یکبار می‌گویید که فعلیت مهم مشروط به عصیان خارجی اهم است از باب شرط مقارن یا متقدم و یکبار می‌گویید که فعلیت مهم مشروط به عصیان خارجی اهم است از باب شرط متاخر و یکبار می‌گویید که فعلیت مهم مشروط به عزم بر عصیان است. قائلین به ترتب، سه جور اشتراط را تعبیر کردند. هر سه بیان، آن نتیجه‌ای که شما به دنبالش هستید را نمی‌دهد یعنی قائله استحاله جمع بین ضدین را منتفی نمی‌کند، زیرا اگر کسی عصیان را به عنوان شرط متقدم و مقارن معنا کند یعنی امر به اهم فعلی شود و عصیان تحقق پیدا کند و بعد مهم فعلی شود، عصیان شرط مقارن یا متقدم بر فعلیت مهم باشد، اول عصیانی باشد و بعد فعلیتی بیاید و یا حداقل همراه عصیان خارجی، فعلیت مهم شکل بگیرد که این فرض ظاهر عبارات مشهور است و عبارات محقق خوئی به این شکل توجیه می‌شود، به نظر ما در اینجا یک مغالطه‌ای در مثال وجوب ازاله شکل می‌گیرد که این مثال مخل است، ما مثال را عوض می‌کنیم تا مشخص شود. ازاله نجاست واجبی است که وجوبش فوراً فوراً است لذا عصیان‌های متعددی وجود دارد پس ذهن درست عمل نمی‌کند. در وجوب ازاله وقتی کسی وارد مسجد شد و نجاست را دید فوراً باید برود ازاله کند حال اگر عصیان کرد،

دوباره یک تکلیف دیگری از باب فورا ففورا متوجه او است کأنّ ده تکلیف داریم از ازاله یک، ازاله دو، ازاله سه، ازاله چهار و ازاله پنج، وجوب ازاله یک را که معصیت کرد وجوب ازاله دو به گردش می‌آید و لذا مطلب معلوم نمی‌شود که منظور از عصیان خارجی چیست؟ عصیان خارجی در هر پنج مورد باید مطرح باشد و عصیان خارجی همه باید باشد تا بگوییم اهم عصیان شده است و لذا ذهن اینجا شلوغ است. یک مثال دیگری بیان می‌کنم تا روشن شود شرط مقارن یا متاخر به چه معنا است. وقتی اهم شما یک واجب موقت مضیق باشد که زمان آن ده دقیقه است و یک واجب موسعی دارید که مهم است اگر دقیقه اول این واجب موقت مضیق که ده دقیقه وقت دارد تعلل شود این واجب عصیان شده است و بعد از این زمان دیگر نمی‌توانید واجب را امتثال کنید و اگر کسی بخواهد عصیان خارجی را به شکل شرط متقدم یا مقارن را بگوید اینجا را باید بگوید و نرود سراغ ازاله که پنج وجوب گردن مکلف است که فور ففوا می‌آیند. اگر این مثال باشد امر دائر می‌شود بین واجب اهم که موقت مضیق است و مهم و به دلیل اینکه مضیق ده دقیقه بیشتر زمان ندارد دقیقه اول که تعلل می‌کند معصیت می‌شود و مثل وجوب ازاله، وجوب شماره دومی ندارد. حال قائلین به ترتب در اینجا توضیح بدهند که ترتب چطور شکل می‌گیرد. قائلین به ترتب، قائل شدند به عصیان خارجی به شکل شرط مقارن یا شرط متقدم و عصیان خارجی به شکل شرط متقدم یا مقارن، موضوع فعلیت وجوب مهم است. در اینجا عصیان تکلیف را اسقاط می‌کند و بعد مهم فعلی می‌شود و این خیلی خوب است ولی این ترتب نیست زیرا شما یک زمان واحدی ندارید که مهم و اهم با هم به گردن مکلف واجب باشند. دقیقه اول واجب اهم، برای مکلف فعلیت داشت و دقیقه اول که گذشت واجب اهم از فعلیت افتاد و تمام شد و اسقاط گردید زیرا معصیت خارجی شکل گرفت و تکلیف را یا اطاعت یا اسقاط یا فوت موضوع اسقاط می‌کند که این را قبلا خواندیم و این معصیت خارجی به شکل شرط مقارن است. در اینجا ترتب وجود ندارد. شما دائما مثال ازاله می‌زنید و ازاله تا همه پنج وجوبش فور ففوا معصیت نشود اسقاطی تحقق پیدا نمی‌کند و ذهن در واقع در مثال ازاله دچار مغالطه می‌شود و مشخص نمی‌شود که قائلین به ترتب چه می‌گویند. اگر بخواهید ازاله را خرد کنید وجوب شماره یک وقتی با معصیت ساقط شد دیگر وجوب فعلی ندارد وجوب شماره دو وقتی ساقط شد فعلیت ندارد و آنجا چند تکلیف مطرح است و باید به ما درست بگویید که معصیت خارجی شرط مقارن یا متقدم یعنی چی؟ لکن آنجا که مثال صاف و روشن می‌زنیم معصیت واجب اهم را اسقاط می‌کند و بعد واجب مهم می‌آید و هیچ ترتبی هم در کار نیست و دیگر مشکلی در کار نیست. اگر بگویید که ما کاری به معصیت خارجی به شکل شرط مقارن نداریم بلکه شرط متاخر می‌باشد، یعنی عنوان تعقب که معنایش همان مثالهایی بود که گفتیم مثل

اجازه در بیع فضولی، بنابراین که اجازه کاشف به کشف حقیقی باشد. اجازه ده روز بعد کشف می‌کند که انتقال از آن موقع حاصل شده است که در واقع کسی که دارد صیغه بیع را جاری می‌کند مجری صیغه متعقبا به قبول مقتضی است، در واقع فضولی که اجرای بیع می‌کند متعقب به اجازه بعدی که متاخر از بیع است بایع است و معنایش این است که عنوان تعقب اجرای بعث به اینکه بعد از او یک اجازه‌ای می‌آید این تمام کننده است. مرحوم آخوند می‌گوید عصیانی که بعداً می‌آید از باب شرط متاخر است، به دلیل اینکه این عمل، متعقب به آن عصیان فعلیت پیدا می‌کند. آیت الله فاضل می‌فرماید این حرف خوبی است ولی سوال ما این است آیا تعقب مسقط تکلیف است، عصیان متاخر و عنوان اینکه این عمل متعقب به عصیان است اسقاط تکلیف می‌آورد؟ آیا چنین حرفی در فقه درست است مثلاً مکلفی که می‌داند که نماز عشاء او در ظرف خودش ترک می‌شود اگر بر ترک نماز عشاء در ظرف خودش اثری بار می‌شد، آیا الان می‌توانست آن اثر را بار کند؟ در فقه کسی این را قبول نمی‌کند زیرا فقه می‌گوید عصیان مسقط است نه عملی که متعقب به عصیان است و مسقطیت برای عصیان است لذا اگر با تصویر شرط متاخر بخواهید کار کنید اشکالش این است که آن مسقط نیست.

سوال: مسقط تکلیف اهم؟ ترتبی‌ها می‌گویند که اصلش مطلق است.

جواب: آنها به دنبال این بودند که به شرط معصیت. البته محقق خوئی قبول نداشت و می‌گفت تا آخر مهم این عصیان باید ادامه پیدا کند چون آنها می‌خواستند تکلیف را با عصیان کنار بگذارند و لذا بگویند که مهم مطلوبیت پیدا نمی‌کند در جایی که شما از عصیان برگردی.

سوال: اگر این جور بگوییم بنیان ترتب خراب می‌شود.

جواب: بله تمام حرف آیت الله فاضل این است که عصیان خارجی شرط مقارن است و این ترتب را خراب می‌کند. شرط متاخر نیز مسقط نیست و تکلیف سر جایش است و شرط متأخر موضوع اثر شرعی نیست تا از درونش در بیاورید که عصیان اهم را از فعلیت انداخت و تکلیف مهم فعلی شد. بنابراین مطلوبیت مهم در ظرف عدم اهم است آن عصیانی که اهم را می‌اندازد و مهم را می‌آورد عصیان خارجی است نه عصیان متعقب و کذلک عزم. عزم بر عصیان مسقط نیست لذا چطور مهم را فعلی می‌کنید برای کسی که تکلیف اهم در

حق او به واسطه عزم یا به واسطه عنوان تعقب اسقاط نشده است و لذا ترتب نمی‌تواند مشکل جمع متنافیین را حل کند. ترتب فقط در اسقاط عصیان خارجی آن هم به شکل شرط متقدم یا مقارن می‌تواند اشکال جمع بین متنافیین را حل کند ولی این دیگر ترتب نیست. خلاصه حرف ایشان این است که آخر خط ترتب به سه قضیه می‌رسیم یا اشتراط عصیان خارجاً مقارناً و متقدماً یا اشتراط عصیان خارجی متاخراً یا اشتراط عزم. دو مورد آخر مسقطیت ندارند مسأله جمع متنافیین حل نمی‌شود، اولی هم که مسقطیت دارد اگر مثالش را درست بزنید و مغالطه لازم نیاید ترتب نیست.

آیت الله فاضل در ادامه مطلب مرحوم آخوند را توضیح می‌دهد و می‌گوید کسی نگوید چون عزم بر معصیت، تجری است و این عزم بر معصیت یک سوء اختیار است و چه اشکال دارد که اگر این مشروط به عزم شد از باب اشتراط به عزم جمع بین متنافیین حل شود، یعنی مشکل ترتب این گونه حل شود، زیرا ما جواب می‌دهیم که این حرف را مرحوم آخوند رد کرده است بقیه مانند محقق خوئی هم رد کرده است. ما نمی‌خواهیم از باب اشتراط به یک فعلی اختیاری بگوییم که مشکل جمع بین متنافیین حل شده است و الا ما می‌توانسیم این را مشروط به هر فعل دیگری کنیم، دعوا سر این است که جمع بین متنافیین ذاتاً اشکال دارد و این را مرحوم آخوند و محقق نائینی و محقق خوئی تایید کردند و ایشان هم استطراداً می‌آورد. و در آخر یک جمع بندی می‌کند و نتیجه می‌گیرد در عالم اثبات قائلین به ترتب چه می‌خواهند بگویند؟! آیا اشتراط مشکل را حل می‌کند ما گفتیم که اشتراط این را حل نمی‌کند نه اشتراطی که به سوء اختیار باشد و نه اشتراط به معصیت پس اشتراط که به تنهایی مشکلی را حل نمی‌کند اگر بگویند که ترتب ثبوتاً مشکل را حل می‌کند ما گفتیم که ترتب ثبوتی هم اشکال دارد ولی اگر از آن اشکال هم دست برداریم مشکل این است که در یک زمان دو تکلیف گردن مکلف می‌آید و این دو تکلیف وقتی توی یک زمان می‌توانند بیایند که تکلیف اول مسقط نداشته باشد و اگر مسقط نداشته باشد جمع متنافیین است و اگر مسقط داشته باشد که معصیت خارجی است دیگر ترتب نیست، پس در نتیجه ترتب در هر صورت با مشکل روبرو است.

توجه داشته باشید که یک اشکال هم از ثبوت باقی ماند مبنی بر اینکه آیا عصیان به عنوان یک امر عدمی می‌تواند شرط باشد که به اصطلاح همین عصیان خارجی است؟ چرا من گفتم که آن متوقف بر این است؟ همه این مطالب بنابراین است که ما عزم بر عصیان و عنوان تعقب را نیاوریم و با عصیان خارجی مقارن یا متقدم کار کنیم که امر عدمی می‌شود.

**جواب از اشکال آیت الله فاضل**

محقق خوئی رضوان تعالی علیه در آخر یک تلاشی برای دفاع از تقریر مسلک ترتب و دفع اشکالات دارد در فرمایشات ایشان یک رابعا وجود دارد که می خواهد این اشکال را دفع کند.

ما حصل کلام محقق خوئی این است که عصیان خارجی را شرط می دانیم و شرط بودن عزم بر عصیان را رد کردیم و خود عصیان خارجی را دخالت می دهیم، لکن نکته ای که باید توجه شود این است که عصیان خارجی مسقط تکلیف نیست. محقق خوئی می خواهد با تلاشی فنی این اشکال را حل کند و کاملا متوجه است که اگر زیر بار مسقطیت عصیان برود مخصوصا در مقابل آیت الله فاضلی که خیلی صاف یک مثال روشن می زند که ذهن مثل ازاله خطا نکند به او اشکال می شود. محقق خوئی می گوید که عصیان مثل اطاعت نیست و مسقط نیست و در واقع مسقط تکلیف، این است که یا باید ملاک تکلیف تحصیل شود یا کار به جایی برسد که نشود ملاک را تحصیل کرد و آن موقع تکلیف ساقط است و اینکه شما می گوئید مسقطات تکلیف امتثال و اطاعت یا عصیان یا فوت موضوع است این یک مسامحه ای دارد. در حالیکه اشکال آیت الله فاضل متوقف بر این مسامحه است و ما قبول نداریم که عصیان در ردیف امتثال و فوت موضوع باشد، زیرا اولاً عصیان بماهو عصیان مسقط نیست و ثانياً تکلیف در فضای عصیان باقی است هم در فضای اطاعت و هم در فضای عصیان باقی است با مبنای ما از باب اطلاق و با مبنای محقق نائینی از باب اینکه تکلیف داعی به تحقق متعلق خود و هدم عصیان است پس عصیانی باید باشد که این تکلیف بخواهد هدم کند و این دو نکته که گفته شد ریشه ی اشکالی که آقایان بیان می کنند بر طرف می شود. یکی را قبلا خواندیم و ایشان گفت طبق مبنای من که در اطلاق و تقیید قائل به تقابل عدم و ملکه نیستم در واقع تکلیف در حال عصیان هم باقی است و بنا بر نظر محقق نائینی که تقابل عدم و ملکه است این راه درست نیست لکن راه دیگری درست می شود و آن اینکه هر تکلیفی دعوت به متعلق خود و هدم عصیان دارد و لذا تکلیف را تا آخر داریم ولی اینکه آقایان می گویند اگر این طور باشد چطور شما عصیان را مسقط می دانید محقق خوئی می فرماید که تکلیف معلول ملاک است زیرا عدلیه قائل هستند که یک ملاک ملزم وجود دارد و مولی عبد را بعث و تحریک برای تحصیل آن ملاک ملزم می کند یا یک مفسده لازم الاجتناب وجود دارد که برای ترک آن زجر می کند. مصلحت یا مفسد علت تحقق تکلیف است و هر گاه یک اتفاقی است که یا ملاک تحصیل شد تکلیف می رود و یا ملاک قابل

تحصیل نباشد باز تکلیف می‌رود والا معلول بلا علت خواهیم داشت و لذا اگر کسی تکلیف به صلات پیدا کرد صلات یک مصلحت ملزمه‌ای دارد مکلف تکلیف به تحصیل آن شده است و با تحصیل ملاک می‌افتد و الا اگر تکلیف بخواهد باقی بماند معلول بلا علت می‌شود یا شما تعلل می‌کنید تا وقتی که دیگر امکان تحصیل ملاک نیست باز تکلیف می‌افتد پس معصیت بما هو معصیت مسقط نبود بلکه در شرائطی مسقط می‌شود که امکان تحصیل ملاک وجود نداشته باشد و لذا آنجا که گفتند فوت موضوع، مسقط است از این باب که جنازه را آب برد و دیگر تحصیل ملاک ممکن نبود و لذا یادتان است که گفتیم که تکلیف یا آنی است یا موقت مضیق است یا غیر موقت است و این تقسیم را گفتیم که بگوییم که ممکن است عصیان بیاید ولی تکلیف نیفتد لذا عصیان خارجی مسقط نیست و لذا اگر عصیان خارجی در واقع مسقط نباشد پس مشکلی برای ترتب ندارد و مثال ازاله صحیح است و عصیان آن اول و دوم و سوم ازاله مسقط نیست و فقط عصیان زمانی که امکان تحصیل ملاک نباشد مسقط تکلیف است. خلاصه فرمایش محقق خوئی این است تکلیف باقی است با فرض عصیان ولی عصیانی که شرط است عصیان خارجی است که مسقط نیست و این عصیان خارجی موضوع فعلیت مهم است ولی مسقط اهم نیست لذا ترتب درست است. با نکته دیگر که ما متعرض آنها نمی‌شویم و با این حساب که محقق خوئی دارد ما باید حیث عدمی عصیان را هم رسیدگی کنیم و این مقابله این دو دیدگاه است آخر خط ترتب در مدرسه نجف و قم بر اساس این مبنای این چند نکته است. که جمع بندی را جلسه آینده خواهیم گفت و این مطالب علی المبنی بود و در جلسات آینده مبنای امام را خواهیم گفت.

مقرر: حسن مهاجری